



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



مضمون ذیل که در سال ۲۰۱۰ نشر شده بود، روابط صمیمانه اقتصادی و سیاسی امریکا و بریتانیا را با طالبان برملا می سازد. چون محتوای این مضمون به درک اوضاع امروز و واقعیت‌های کشور کمک می کند، لازم افتید تا بار دیگر به دست نشر سپاریده شود.

اداره پورتال افغان – جرمن آنلاين

۲۰۱۰/۰۱/۲۷

داکتر عبدالحنان روستائی

طالبان آله دست استعمار امریکا و بریتانیا

۱ - مقدمه :

قرار است به تاریخ ۲۸ جنوری سال جاری کنفرانسی در شهر لندن در مورد اوضاع افغانستان دائر گردد که در آن کشور های غربی و بعض ممالک معتبر شرقی اشتراک خواهند کرد. یکی از موضوعات عمده این کنفرانس اشتراک طالبان در دولت دست نشانده افغانستان می باشد تا گویا بدینوسیله در افغانستان غایله جنگ خاتمه پذیرد و امنیت حاکم گردد. در این مسیر پیش از پیش اقداماتی نیز صورت گرفته، مثلاً حامد کرزی رئیس جمهور دولت دست نشانده افکار خود را در مور ادغام طالبان در حکومت افغانستان به کشور های متجاوز از جمله امریکا و بریتانیا ارائه کرده که مورد پشتیبانی آنها قرار گرفته است. قبل از این هم مذاکراتی بین دولت المان و طالبان در سوئیس صورت گرفته و جر و بحث های جداگانه ای پیرامون این قضیه بین بریتانیا، امریکا، عربستان سعودی و طالبان انجام یافته است. از جانب دگر به پیشنهاد امریکا و بریتانیا، در سطح جهان بنیاد یک صندوق پولی برای پشتیبانی مالی از طالبانی که از این طرح استقبال می کنند، گذاشته شده است. چون این طرح و این صندوق از جانب کشورهای غربی صورت می گیرد، لذا مقادیر هنگفت پول از کشورهای غربی، جاپان، ممالک اسلامی، مخصوصاً امارات متحده عربی و عربستان سعودی که از دوستان قدیم و ندیم طالبان اند، به فرمان امریکا در این صندوق واریز خواهد گردید.

کشور های متجاوز بر افغانستان ادعا می کنند که در طول هشت سال گذشته نسبت لرزان بودن امنیت، نتوانستند به امر بازسازی افغانستان بپردازند. از اینرو اینک می کوشند که گویا با طالبان از در دوستی پیش آیند تا صلح در افغانستان قائم گردد. ولی همه می دانند که ظهور و سقوط طالبان و ادغام مجدد آنها در دولت کرزی پروژه امریکا و انگریز می باشد که به منظور دفاع از منافع سیاسی، نظامی و اقتصادی این کشورها و متحدین شان طرح گردیده و تاکنون طالبان به مثابه آله دست استعمار مورد استفاده قرار دارند. بر همگان معلوم است که عبدالوکيل متوکل وزير خارجه طالبان و ملا عبدالسلام ضعيف سفير طالبان در پاکستان و ده ها طالب دگر از سالها به این طرف از کیسه دولت افغانستان می خورند و در سایه ممالک متجاوز در کابل به سر می برند. آقای کرزی تعداد زیاد طالبان را در مجلس سنای افغانستان منتسب کرد و دهها طالب دگر در به اصطلاح شورای ملی جا به جا شده اند. حتی یکی از ارکان بلند پایه دولت طالبان که ملا سلام راکتی باشد، در انتخابات اخیر ریاست جمهوری افغانستان به منظور احراز این ریاست نامزد شد. گذشته از این همه می دانند که امریکا و بریتانیا توسط هلیکوپتر ها بارها در عقب جبهه طالبان سلاح، مهمات و پول پائین کرده اند. بر علاوه کرزی بارها اذعان کرده است که هلیکوپتر های خارجیها، طالبان را از جنوب افغانستان به شمال این کشور انتقال می دهند. فراموش نکنیم که امریکائی ها و انگلیسها در ظاهر مناطق مفتوحه را در ولایت هلمند دوباره به دست طالبان می سپارند، به طور مثال بعد از بمباران ولسوالیهای سنگین و موسی قلعه، طالبان زمامداران این ولسوالیها شدند.

نگارنده قبلاً در رساله ای زیر عنوان "جنگ ابر قدرت ها و پروژه پاییلین افغانستان" مفرداتی را در خصوص روابط طالبان با امریکا و بریتانیا افاده کرده که اینک بنا بر اهمیت امروزی قضیه، بخش هائی از آن با اضافاتی خدمت خوانندگان ارجمند ارائه می گردد.

۲ - اوضاع داخلی و احوال منطقه قبل از ظهور طالبان :

در زمان حکومت شرمسارانه ربانی - مسعود و جنگ های تنظیم های به اصطلاح اسلامی در بین سالهای ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ که بر اثر آن شهر کابل به تلی از خاک و خاکستر بدل شد و حدود ۶۵ هزار باشندگان این شهر به شهادت رسیدند، امنیت از بین رفته و در سراسر مملکت سیستم ملوک الطوائفی به وجود آمده بود. در هر بخش این سیستم ملوک الطوائفی جنگسالارانی از احزاب ربانی - مسعود، گلبدین، سیاف، خلیلی، دوستم، مزاری و غیره حکومت می کردند که تجاوز بر جان، مال و نوامیس مردم و گرفتن جزیه و جریمه و سرقت سرمایه های ملی، تخریب ساختمانهای دولتی و هزاران فسق و فساد دگر کار شباروزی آنها گردیده بود. این جنایتکاران که از قماش های مختلف و از گروپ های متعددی ساخته شده بودند و با هم در مجادله بودند، یک وجه مشترک داشتند و آن اینکه همه شان به جان و مال مردم افتیده و قتل و قتال و چور چپاول را پیشه کرده و رعب و خوف و وحشت می آفرینند. این اوضاع و احوال، مردم را به جان رسانیده و توان و حوصله آنها را روز به روز به تحلیل می برد و نفرت شانرا از احزاب به اصلاح اسلامی به صورت روز افزون بیشتر می ساخت و امیدوار بودند که دست غیبی بر اوضاع مسلط شود و جنایتکاران را به سزای اعمال شان برساند.

در خارج از کشور بعد از آنکه شوروی سابق از هم پاشید، اوضاع و احوال منطقه دستخوش تحولات و تغییرات بزرگ شده بود. از یک طرف پیمان وارسا از بین رفته بود و از جانب دگر جمهوریت های شوروی سابق ظاهراً به آزادی سیاسی و حاکمیت ملی رسیده بودند. این جمهوریت های تازه به استقلال رسیده که سالهای درازی را در اسارت گذشتانده بودند، هراس از آن داشتند که مبادا اوضاع با چرخشی دگرگون شود و وضعیت سابق بار دگر احیاء گردد. لذا چشم امید به جهان غرب و در صدر آن به اضلاع متحده امریکا دوخته بودند تا ظاهراً به پشتگرمی آنها به دولت روسیه، چنگ و دندان نشان داده باشند. این حالت برای جهان غرب و از همه مهمتر برای اضلاع متحده امریکا هدیه ای بزرگی محسوب می شد که از غیب به دامنش می ریخت، مخصوصاً که جمهوریت های مذکور بزرگترین منابع انرژی چون نفت و گاز و سایر ثروتها چون فلزات را دارا می باشند. اضلاع متحده امریکا با درک این اوضاع مساعد در پی همکاری های اقتصادی، نظامی با این جمهوریت ها گردیده در فکر ایجاد قرارگاه های عسکری و مانور های سیاسی افتاد. در ظرف یکی دو سالی هزاران متخصص اقتصادی، سیاسی، نظامی و چندین کمپنی غولپیکر نفتی امریکا به آسیای میانه، منجمله به کشور های نفت و گاز خیز حوزه بحیره کسپین سرازیر شده، بر این منابع حاکمیت پیدا کرده و در پی قاپیدن آنها گردیدند. چون جمهوریت های آسیای مرکزی به اضافه جمهوریت های آذربایجان و ارمنستان راه بحری ندارند، لذا کمپنی های نفتی امریکائی برای انتقال نفت و گاز حوزه بحیره خزر به بازار های جهان سه سمت مختلف را مورد مطالعه قرار دادند:

اول - به سمت جنوب : در این صورت انتقال نفت و گاز باید از طریق افغانستان و پاکستان و یا از طریق ایران به بحر هند صورت می گرفت. چون نسبت خرابی مناسبات سیاسی بین امریکا و ایران انتقال نفت و گاز از راه ایران ناممکن بود، لذا راه به سمت جنوب تنها از طریق افغانستان میسر می شد.

دوم - به سمت غرب : این مسیر از بحیره خزر مبدأ گرفته از طریق آذربایجان و گرجستان به بندر جیهان در ترکیه می رسید. ولی این راه مشکلات بزرگ جغرافیائی و سیاسی در قبال داشت و اقتصادی نبود.

سوم - به سمت شرق جانب چین : این مسیر بسیار طولانیست که زیان اقتصادی و سیاسی عظیمی را در قبال داشت و به همین دلایل بیشتر مورد پسند قرار نگرفت.

بنا بر این یگانه راه معقول، ارزان و ممکن که باقی می ماند، مسیر افغانستان بود. زیرا این مسیر نه تنها کوتاه است، بلکه بخش های وسیع آن از مناطق هموار و دشت های هرات، فراه، نیمروز، هلمند و قندهار می گذرد که کار حفاری لوله ها را ساده و اقتصادی تر می گرداند. گذشته از این شاهراه هرات - قندهار به صورت تقریبی به موازات این راه انتقالی قرار دارد که مسأله حفظ و مراقبت و تأمین امنیت آنرا آسان تر می ساخت. گذشته ازین خوبیهها، از طریق افغانستان نفت و گاز به بازار های سیری ناپذیر آسیا که به سرعت در حال رشد اقتصادی و بشری هستند، می توانست برسد. از اینکه ضرورت انرژی کشور

های آسیایی به سرعت در حال رشد است، لذا این مسأله یک بار دیگر اهمیت جیوپولیتیک و ستراتیژیک مسیر افغانستان را در این رابطه بالا می برد.

۳ - ظهور طالبان و "پروژه پایپلاین افغانستان" :

با توجه با واقعیاتی که در بالا تذکر یافت، امریکا در صدد آن شد تا در افغانستان دولتی را به وجود بیاورد که از یک طرف به بی نظمی و بی امنیتی و وحشت تنظیم های خود فروخته اسلامی که از کنترل امریکا خارج شده بودند، پایان دهد و از جانب دگر زمینه آنرا مساعد سازد که راه انتقالی نفت و گاز از طریق پروژه پایپلاین افغانستان تضمین گردد. بنا بران امریکا با استفاده از امکانات حکومت پاکستان که بیشتر از نیم قرن در مزدوری امریکا به سر می برد، دست بکار شد تا مزدوران جدیدی یعنی طالبان را در افغانستان به قدرت برساند. هرچند در پهلوی پروژه پایپلاین افغانستان، امریکا اهداف دگری را نیز تعقیب می کرد، ولی راه انتقالی نفت و گاز بدون شک یکی از مهمترین این اهداف بود.

مفسرین سیاسی به این نظر اند که تحریک طالبان مولود سازمان استخبارات نظامی پاکستان است، که بر مبنای نیازهای استعماری و به استشاره دولت امریکا در آغاز سال ۱۹۹۴ میلادی ظاهر گردیدند (ماخذ های ۱ و ۲). طالبان توسط سازمان "سی آی ای" امریکا و عربستان سعودی پشتیبانی مالی شدند و در سپتمبر ۱۹۹۶ میلادی کابل را گرفتند. «دانا رورا باکر کانگرسمن جمهوریخواه ایالت کالیفورنیا در سخنرانی ۱۷ سپتمبر سال ۲۰۰۱ میلادی خود در کانگرس گفت که : حکومت امریکا خود نقش مهمی در ایجاد طالبان داشت و همین امریکا بود که پاکستان، عربستان سعودی و کشور های خلیج را در تأیید و تقویت آنها تشویق نمود. همچنان بینظیر بوتو در مصاحبه ای در لندن گفته بود که : " فکر روی کار آوردن طالبان از انگلیسها بود، مدیریت آنرا امریکاییها به عهده داشتند، مصرف آنرا سعودی ها پرداختند و من اسباب آنرا فراهم آوردم و طرح را اجراء کردم". بنا بر آن طالبان یک جنبش خود به خودی نبوده، مولود پلانههای امریکا و بریتانیا است که با کمک های سرشار اقتصادی به صحنه ظهور کردند و در مدت کوتاهی بر بیشتر از ۹۰ درصد خاک افغانستان مسلط گردیدند. تجهیز طالبان با اسلحه پیشرفته و وسائط مدرن و مدیریت سازمان جاسوسی نظامی پاکستان "آی اس آی" خود دلیل این طرح از جانب امریکا و بریتانیا است. وگرنه هیچ جنبش خود بخودی در طی چنین یک زمان کوتاه به این سرعت رشد نمی کرد. سه عامل دگر در پیشروی طالبان نقش مهم ایفاء کردند :

- یکی اینکه مردم از ظلم و ستم و ناروایی های احزاب اسلامی و رهبران آنها چون ربانی - مسعود، گلبدین، سیاف، مزاری، خلیلی دوستم و امثال شان متنفر و منزجر شده و بر آنها پیوسته لعنت و نفرین می فرستادند و طرفدار دگرگونی اوضاع بودند.
- دوم اینکه سازمان جاسوسی نظامی پاکستان به شدت می کوشید تا در افغانستان رژیم به وجود آید که زیر تأثیر دولت پاکستان باشد، تا بدینوسیله بتواند از راههای تجارتی استفاده اعظمی نموده و از ممالک همسایه مخصوصاً از آسیای مرکزی که منابع عظیم اقتصادی دارند از طریق افغانستان نفع ببرد. به همین دلیل است که پاکستان احزاب اسلامی را به کمک ربانی - مسعود، سیاف، گلب الدین، ملا عمر و غیره به وجود آورد، تا در افغانستان ازین طریق حاکمیت پیدا کند. لذا پاکستان طرفدار آن نبود و نیست که در افغانستان دولت ملی و مقتدری به وجود آید تا بتواند بر فعل و انفعالات سیاسی در منطقه تأثیر بگذارد. به همین سبب است که پاکستان هواخواه دولت مودل طالبان است تا بتواند از یک طرف جلو پیشرویهای ربانی و دوستم را که طرفدار روسیه و هند اند، بگیرد و از جانب دیگر پیشرویهای مدل انقلاب اهل تشیع ایران را در افغانستان سد گردد. گذشته از این پاکستان با دامن زدن اختلافات قومی به خصوص میان اقوام پشتون و غیر پشتون می خواهد جلو همبستگی ملی را در افغانستان گرفته و با مانور های توطئه گرانه در میان اقوام دو طرف سرحد جلو نزدیکی این اقوام و تجزیه قومی پاکستان را بگیرد. بنا بر همین دلایل است که به تقویت بیدریغ طالبان پرداخته، آشوب عظیمی را در افغانستان بر انگیزد و زمینه های جنگ نیابتی را آماده می کند و از طالبان در هر حال حمایت نظامی، سیاسی و اقتصادی می نماید.
- سوم اینکه کمپنی نفتی امریکائی یونوکال پول فراوانی را برای به قدرت رسانیدن طالبان به مصرف رسانید تا پروژه پایپلاین افغانستان را به کمک آنها تطبیق نماید.

شرکت "یونوکال" از سال ۱۹۹۵ میلادی به اینطرف در صدد آن شده است، که پایپ لاینی را که از آسیای مرکزی مبدأ می گیرد از طریق افغانستان به بحر هند وصل کند. تطبیق این پروژه ایجاب ثبات و حکومت قابل اعتماد را می نمود. به همین دلیل بود، که سازمان جاسوسی امریکا (سی آی ای) و سازمان استخبارات نظامی پاکستان (آی اس آی) در سال ۱۹۹۶ طالبان را بعد از فرار حکومت ربانی و مسعود از پایتخت به پنجشیر و بدخشان، در کابل به مسند قدرت نشانند (ماخذ ۳) و امریکا و عربستان سعودی آنها را تمویل کردند (ماخذ ۴). به تعقیب آن شرکت "یونوکال" طالبان را در شهر هیوستن امریکا دعوت کرد. درین

رابطه معاون شرکت "یونوکال"، کرسست تاگرد آشکارا اظهار داشت که شرکت او طالبان را کمک می کند و پیشرفت طالبان را مثبت خوانده، اظهار رضایت کرده، گفت که این "انکشاف مثبت" اوضاع، بالای پروژه پایپ لاین افغانستان تأثیرات خوب می گذارد (ماخذ ۴). حتی امکان به رسمیت شناختن حکومت طالبان از جانب امریکا میسر شده است (ماخذ های ۵ و ۶). او علاوه کرد که اگر جنگسالاران افغانستان به صورت مشترک امنیت پایپ لاین را بگیرند، شرکت "یونوکال" برای ایشان به عنوان مکافات پول می دهد (ماخذ ۷). چنانکه ذکر شد، طالبان در سال ۱۹۹۶ کابل را گرفتند. ده روز بعد از آن زلمی خلیل زاد در "واشنگتن پست" مقاله ای نوشت که در آن مزایای استراتژیک و اقتصادی پروژه پایپ لاین افغانستان را در رابطه با حکومت طالبان، توضیح داده بود (ماخذ ۸). در سال ۱۹۹۷ میلادی زلمی خلیل زاد در مذاکرات بین طالبان و "یونوکال" اشتراک کرد، تا موافقتنامه ای را که در سال ۱۹۹۵ میلادی بین طالبان و شرکت نفتی "یونوکال" امضاء شده بود، به منصفه اجراء در آورد (ماخذ ۸). چنانکه ثابت گردیده، در مذاکرات روی پروژه پایپ لاین افغانستان، حامد کرزی نیز به سفارش و نمایندگی شرکت "یونوکال" اشتراک داشته است (ماخذ ۹). خلیل زاد برای شرکت های نفتی تحقیقاتی را در مورد مضار و مفاد پروژه پایپ لاین افغانستان انجام داده بود. به همین دلیل بود که فقط ۹ روز بعد از آنکه دولت انتقالی کرزی توسط امریکا به وجود آمد، خلیل زاد که مشاور شرکت نفتی "یونوکال" بود، به حیث نماینده خاص بوش در کابل مقرر گردید (ماخذ ۱۰). نا گفته نباید گذاشت که ارکان بلند پایه دولت امریکا مانند جورج دبلیو بوش، دیک چینی معاون رئیس جمهور، کوندولیزا رایس وزیر خارجه، همه کارمندان شرکت نفتی یونوکال بودند. همچنان آقای خلیل زاد و حامد کرزی که در ظهور طالبان کمک بسیار کردند، نیز معاش خوران این کمپنی نفتی بودند و شاید همین اکنون نیز باشند. «خلیل زاد در ایجاد و پیروزی طالبان نقش مهمی داشت که این همکاری در فرجام از دفاتر بسته، سر به بیرون کشید. خلیل زاد در سال ۱۹۹۶ میلادی هنگامی که هیئت طالبان به امریکا رفت، آنها را در تکساس همراهی می کرد و در تلاش آن بود، تا پروژه "یونوکال" تحقق یابد. چنانکه او از دهها سال است که با (تاس ای گوئیر) مدیر مرکز مطالعات افغانستان در پوهنتون نبراسکا و مدیر پلان "یونوکال" در آن پوهنتون روابط دوستانه دارد. به قول مفسران سیاسی، خلیل زاد در رابطه با جنگ افغانستان و منابع مواد خام نقش عمده ایفاء کرده است. حامد کرزی از جمله کسانست، که از همان آغاز ارتباطات سیاسی و دیپلماتیک طالبان را با امریکا برقرار نمود. او در مصاحبه ای با کانال تلویزیونی الجزیره به تاریخ نهم اکتوبر ۲۰۰۲ میلادی گفت: "در ماه می ۱۹۹۴ میلادی در شهر کوئته پاکستان بودم که طالبان ظهور کردند و مرا در مقدمه حرکت خویش جا دادند. من در آغاز از جمله مؤسسين این جنبش بودم."

۴ - طالبان از دیدگاه امریکا :

میشاییل بیردن که در جریان جنگ ضد روسی نماینده "سی آی ای" در افغانستان بود و نطق رسمی آن سازمان میباشد، در مورد اوضاع و احوال آن روز امریکائیهایی چنین می نویسد: «این انسانها، یعنی طالبان چندان آم های بد نبودند، جوانان عجله کاری بودند، که سلطه شان در هر حال بهتر از جنگ داخلی بود. طالبان تمامی مناطق بین پاکستان تا سرحدات نفت و گاز خیز ترکمنستان را زیر کنترل داشتند. ما تصور کردیم که شاید این فکر بسیار خوب باشد، که ما یک پایپ لاین نفت را از مسیر افغانستان بگذرانیم و گاز و مواد خام را به بازار های جدید انتقال دهیم. درین صورت همه راضی می بودند» (ماخذ ۴). امریکا تا ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱، طالبان را به حیث وحشیان جماد فکر نمی شناخت، بلکه با ایشان در مذاکره و معاملات اقتصادی بوده و می گفت که برای پروژه پایپ لاین طالبان معامله داران خوبی اند (ماخذ ۵). سیاسیان امریکا بدین باور بودند، که «طالبان چون شیوخ عرب خواهند شد، که می شود با ایشان کنار آمد، بدین معنی که در افغانستان پایپ لاین و امیر با سلسله ای از قوانین شرعی به وجود خواهند آمد و پارلمانی وجود نخواهد داشت» (ماخذ ۳). همچنین نطق وزارت خارجه امریکا اعلام کرد که: «امریکا در مشی طالبان مبنی بر اعمال احکام اسلامی کدام نقطه زنده نمی بیند. او علاوه کرد که طالبان ضد تجدد اند، ولی نه ضد کشور های غربی». در نومبر ۱۹۹۷ میلادی قرارداد پروژه پایپ لاین "سنت گاز" در شهر عشق آباد ترکمنستان با "یونوکال" امضاء شد. در همین ماه سال ۱۹۹۷ میلادی شرکت "یونوکال" یک هیئت طالبان را به امریکا دعوت کرده، بدین ترتیب مناسبات طالبان با امریکا صمیمانه استحکام می یافت. در دسمبر ۱۹۹۷ میلادی شرکت "یونوکال" در پوهنتون اورناها^۱ در ایالت نبرسکا در امریکا، مرکزی را برای تعلیمات و تربیت مسلکی برای اعمار پایپ لاین افتتاح کرد که در آن ۱۳۷ افغان به آموزش آغاز نمودند (ماخذ ۴). در همین ماه خلیل زاد به جلسه ای در تکساس دعوت شد که در آن نمایندگان طالبان نیز حضور داشتند. در سال ۱۹۹۸ میلادی خلیل زاد در "واشنگتن پست" اتهام تروریست بودن طالبان را رد کرده، نوشت که: «طالبان به آن شیوه ای که ایرانیها با بنیادگرائی اسلامی احساسات ضد امریکایی را تحریک می کنند، مبادرت نمی ورزند» (ماخذ ۱۰). به این ترتیب دیده می شود که جیو ستراتیست ها و سیاست مداران سیاست خارجی اضلاع متحده امریکا نه به بنیادگرائی عصر

حجر طالبان و نه هم به فرجام شوم آن برای مردم افغانستان، وقعی گزارند. برای اضلاع متحده امریکا در اساس ثبات سیاسی رژیم طالبان برای تأمین منافع سیاسی، نظامی و اقتصادی خود شان مطرح بود.

۵ - برهم خوردن مناسبات طالبان و امریکا بخاطر بن لادن :

پشتیبانی های همه جانبه دولت امریکا از القاعده سر انجام نتیجه معکوس به ارمغان آورد، مخصوصاً که اسامه بن لادن رئیس القاعده که سالهای متمادی با حکومت بوش در معاملات نفت و گاز و اسلحه در رابطه تنگاتنگ قرار داشت (ماخذ ۱)، به عربستان سعودی باز گشت نموده و بعداً به سودان اقامت گزید. بن لادن در ۲۲ فیبروری ۱۹۹۸ از سودان به افغانستان گریخته و در آنجا موجودیت القاعده را اعلان کرده و فتوای حمله بر تأسیسات و اتباع امریکائی را صادر نمود. در رابطه با قضایای بن لادن بود، که در ۱۹ جولای ۱۹۹۹ میلادی جلسه عمومی گروپ "شش جمع دو" (همسایه های افغانستان : ایران، ترکمنستان، ازبکستان، تاجکستان، چین و پاکستان به اضافه روسیه و امریکا) در تاشکند پایتخت ازبکستان دایر گردیده و مرحله جدیدی را در دیپلوماسی افغانستان باز کرد. برای اولین بار نمایندگان طالبان که به صورت تقریبی ۹۰ در صد افغانستان را تحت کنترل داشتند و ائتلاف شمال دور یک میز با هم نشستند. درین جلسه طالبان هر نوع نمایندگی ائتلاف شمال را از مردم افغانستان نفی کردند. گرچه این جلسه به نتیجه ای نرسید، ولی بعد ازین همه ابتکارات سیاسی در قبال قضایای افغانستان به دست همین گروپ "شش جمع دو" افتاد.

در آغاز جولای ۲۰۰۰ کنفرانسی با شرکت ۲۱ کشور صاحب نفوذ در قضیه افغانستان، در لندن دایر گردید، که مقصدش به قدرت رسانیدن ظاهر شاه بود که طالبان از قبول آن سر باز زدند. قرار اظهار نیاز نیک وزیر خارجه سابق پاکستان، تام زیمنس سفیر امریکا درین جلسه، طالبان را با حمله نظامی از ازبکستان تهدید کرده بود (ماخذ ۴). از ۱۷ تا ۲۱ جولای سال ۲۰۰۰ میلادی بار دیگر در برلین ملاقات سری صورت گرفت که در آن وزرای خارجه طالبان ملا متوکل و ائتلاف شمال داکتر عبدالله عبدالله اشتراک داشتند. این ملاقات هم نتیجه ای در پی نداشت.

به تاسی از همین فعل و انفعالات بود که در ۲۷ سپتمبر ۲۰۰۰ میلادی عبدالرحمان زاهد نماینده وزارت خارجه طالبان در "انستیتوت شرق میانه" در واشنگتن بیانیه ای داد، که در آن خواهش به رسمیت شناختن حکومت طالبان را کرده و اظهار داشت که تحت چنین شرایطی قضیه بن لادن حل می گردد (ماخذ ۱۱). دولت امریکا بر آن بود که از هر طریق ممکن باید ثبات را در افغانستان قایم کرد تا آنها به پلان های خود آغاز کرده بتوانند. از اینرو در ۳ نومبر ۲۰۰۰ میلادی وندرل نماینده ملل متحد در افغانستان اعلان کرد که دو جناح مخالف یعنی طالبان و ائتلاف شمال حاضر شده اند، پلان صلح گروپ "شش جمع دو" را قبول نمایند (ماخذ ۹). ولی این مسأله زمانی اعلان شد که تعزیرات اقتصادی که توسط امریکا از طریق شورای امنیت ملل متحد به فیصله رسیده بود، طالبان را تحت فشار روز افزون قرار داده بود. در نتیجه طالبان در عوض مقابله با ملل متحد و امریکا تندیس های بامیان را تخریب کردند.

همه مصارف سفر نمایندگان حکومت طالبان تا سال ۱۹۹۹ میلادی توسط امریکا پرداخته می شد (ماخذ ۵) و شرکت "یونوکال" و شریک آن "دلتا ایل" عربستان سعودی قوماندانان احزاب اسلامی را می خریدند، تا افغانستان از ثبات به نفع آنها برخوردار گردد (۱۲ ماخذ های ۷ و ۱۲). معهدا طالبان از کنترل امریکا برآمدند و این امر امریکا را ناگزیر ساخت تا در افغانستان حکومت دیگری را بر اریکه قدرت بنشانند.

به صورت دقیق به خاطر تعقیب همین هدف بود، که مذاکره با طالبان، چنانکه "لیموند دیپلوماتیک" در جنوری سال ۲۰۰۱ میلادی به تفصیل بیان می کند، شدت گرفته و عمیقتر شد. این مذاکرات تا اول جولای ۲۰۰۱ میلادی یعنی شش هفته قبل از فاجعه نیویارک و واشنگتن، ادامه یافت. در این جریان تحویلهای اسامه بن لادن در اصل مطرح نبوده، بلکه عکس آن : «امریکائیها از مذاکراتی که با طالبان به عمل آمده بود، چنان خشنود بودند که اف بی آی تحقیقات خویش را در مورد اینکه ممکن است اسامه بن لادن در حمله بر کشتی مخرب امریکایی "یو اس اس کول" در آبهای یمن جنوبی دست داشته باشد، به اساس حکم وزارت خارجه امریکا، متوقف کرد» (ماخذ ۴). قرار راپور دو متخصص سازمان استخبارات فرانسه یعنی بریسارد و داسکو، رئیس یک بخش اف بی آی که مسؤول تحقیق قضیه بن لادن بود و جان او نیل نام دارد در سال ۲۰۰۱ میلادی به عنوان اعتراض علیه این ممانعت از مقام خویش استعفاء داد (ماخذ ۱۳). چنانکه جنرال ارفا وزیر دفاع آن زمان سودان به واشنگتن پوست اطلاع داده بود که می شد اسامه بن لادن که در سال ۱۹۹۶ میلادی در سودان اقامت داشت، تحویل

داده شود. ولی امریکائیا این پیشنهاد سودان را به ملاحظه اینکه مبادا در عربستان سعودی نا آرامی به وجود آید و مبادا که حاکمیت آل سعود لرزان گردد، رد کردند.

قرار گزارش واشنگتن پوست مؤرخ دوم اکتوبر ۲۰۰۱ میلادی در اداره امریکا جر و بحث شدیدی پیرامون این مسأله جریان داشت که آیا اضلاع متحده بن لادن را گرفتار و محاکمه نماید و یا اینکه با او به عنوان هم‌رزم امریکا در یک جنگ سری معامله نماید. معلومات که فیصله به نظر دوم معطوف شد و با اسامه بن لادن به عنوان هم‌رزم خودی در یک جنگ زیرزمینی معامله کردند (ماخذ ۱۳). شاید که این قضیه بالاتر از خیال ما در مورد بازیهای تکنیکی جیو-ستراتژیست ها قرار داشته باشد، معهذاً قدر مسلم اینست که این واقعیت را نمیتوان نادیده انگاشت، آنهم در صورتیکه این مورد را تا حال کسی رد نکرده است. چنانکه امریکا صدام حسین را هم مانع نشد که کویت را اشغال نظامی کند. پیر سالینگر مدیر مسؤول دستگاه تلویزیونی ای بی سی برای شرق میانه و ایرک لورنت ژورنالیست آزاد (ماخذ ۱۴) در کتابی که در سال ۱۹۹۱ به نشر رسانیدند، نیز به همین نتیجه رسیده اند.

جنگ ضد طالبان در حقیقت به تاریخ ۱۲ فبروری ۱۹۹۸ میلادی زمانی آغاز گردید که معاون بین المللی شرکت "یونوکال" آقای جان ام مارسکا^۲ در مقابل "هیئت آسیا و پاسیفیک"^۳ سنای امریکا، افکار شرکت خود را در مورد ستراتیژی امریکا در رابطه با آسیای میانه بیان کرد. او به نمایندگان سنا گفت که شرکت "یونوکال" یک شرکت بزرگ جهانی برای توسعه پروژه های استخراج و انتقال نفت و گاز است. او اضافه کرد که «برایتان تبریک می گویم ازینکه شما کارتان را بالای ذخایر نفت و گاز آسیای میانه تمرکز می دهید و نقش آنرا که بر سیاست امریکا تأثیر می گذارد، مسجل می گردانید» (ماخذ های ۳ و ۴). سر انجام آقای مارسکا به اصل مطلب چنین اشاره می کند: «چنانکه از اول تأکید کردیم، قبل از هر اقدام دیگر و قبل از آنکه پایپ لاین را از طریق افغانستان بکشیم، باید اول در افغانستان رژیم می به میان آید که اعتماد سایر حکومتات، قرضه دهندگان و شرکت ما را جهت تطبیق پروژه پایپ لاین حاصل نماید» (ماخذ ۱۱). نیویارک تایمز در شماره مؤرخ ۱۵ دسمبر ۲۰۰۱ خود به نقل از قول متف جان ساگرس^۴ از "انجمن تحقیق انرژی کامبیرج"^۵ چنین نوشت: «همینکه طالبان را به زور بمب از افغانستان بیرون کشیدیم، آنگاه به اجراء درآوردن پروژه های خود می پردازیم که پروژه پایپ لاین یکی از آنجمله است» (ماخذ ۵).

در هر حال کوماندو هائی که مرکز تجارت جهانی را در امریکا تخریب کردند در آغاز اگست ۲۰۰۱ میلادی زمانی فعال گردیدند که در اخیر جولای ۲۰۰۱ وضعیت معلوم گردید، که طالبان حاضر نیستند به شرایط امریکا برای تطبیق پروژه پایپ لاین افغانستان تن در دهند. رشد نیروی ایدئولوژیک و سیاسی القاعده با ساختار تشکیلاتی معین آن در درون طالبان، آنها را به قوتی مبدل می کرکه کنترل دوامدار آنها برای امریکا مشکل می گردید. لذا امریکا نه پروژه پایپ لاین را بر آنها اعتماد می کرد و نه هم به رسمیت شناختن آنها را. به خصوص که در کنار و در همسایگی با پاکستان که اسلام سیاسی در اردو و استخبارات نظامی آن کشور نفوذ قوی داشته و دارای سلاح اتمی نیز می باشد. جسارت طالبان در برابر امریکا با زمانی مصادف است که رئیس هیئت امریکائی، قرار اظهار وزیر خارجه آن زمان پاکستان نیاز نیک، که در آن مذاکرات حاضر بود، طالبان را با عملیات نظامی تهدید کرد (ماخذ های ۴ و ۱۳).

۶ - سیاست استعمار و امپریالیزم و سقوط طالبان :

این دیگر بر همگان روشن است که استعمار و امپریالیزم نوکران خویش را بر گرده مردمان به زور سوار می کنند، ولی همینکه نوکر نقشش را ایفاء کرد، درآنصورت اهمیتش را باخته و حتی ضرورت وجودیش را می بازد. شاه ایران که توسط امریکا در جای صدراعظم منتخب مردم ایران یعنی داکتر مصدق نصب گردیده بود، همینکه از قدرت افتید امریکا حاضر نشد در برابر بیشتر از دو دهه نوکرمنشی شاه، او را در امریکا اجازه اقامت بدهد.

^۲ Maresca

^۳ Subcommittee on Asia and the Pacific

^۴ Matthew J. Sagers

^۵ Cambridge Energy Research Associates

همچنین وقتی ببرک کارمل بعد از آنهمه خیانت به کشور خود و بعد از آنهمه مزدوری که به شوروی سابق نموده بود، همینکه از قدرت افتید، شوروی حاضر نشد که حتی برایش ویژه ترانزیت صادر کند.

عین قضیه مصداق حال نویریگا در پانامه است که امریکاییها از طریق کودتا او را به قدرت رسانیدند. ولی همینکه پا از گلیمش فراتر نهاد و در دستاورد های قاچاق مواد مخدر از "سی آی ای" بهره می طلبید، از قصر سلطنتی روده شد و در زندان امریکا محبوس گردید. « مانول نویریگا که سالها هم رئیس جمهور، هم تاجر مواد مخدر و هم معامله گر پول سیاه بود در بدل ۲۰۰ هزار دالر معاش سالانه، اجیر سازمان جاسوسی امریکا "سی آی ای" نیز بود » (ماخذ ۱).

در مورد صدام حسین هم قضیه بر همین منوال است. امریکاییها به کمک صدام و شرکایش، عبدالکریم قاسم زمامدار عراق را از قدرت انداختند و تا زمانی که صدام بر ضد ایران می جنگید، سیل سلاح های مدرن از امریکا به عراق سرازیر می شد. صدام در دام توطئه امریکا به کویت حمله کرد و در نظر داشت تا صنایع نفت عراق را از چنگ کمپنی های نفتی خارج نموده، ملی سازد. بعد از آنکه در قبال جنگ کویت نیروهای امریکا در کشورهای عربی خلیج جابجا شدند، آنگاه نقش صدام پایانیافته تلقی شده و سقوطش حتمی دانسته شد. امریکاییها دسیسه ای را به داشتن سلاح کشتار جمعی پیوند زدند ولی چنین سلاحی نیافتند. باری صدام حسین که فریادش از نداشتن این سلاح از پا می افتاد ولی به گوش امریکا نمیرسید، گفته بود که: «از خود امریکا باید پرسید که در سیل سلاحهایی که به عراق سرازیر کردید، آیا سلاح اتمی هم شامل آن بود و یا خیر؟» سر انجام به تاریخ ۳۰ دسمبر ۲۰۰۶ صدام به دار اوخته شد تا درسی برای سایر مزدوران شود که در مقابل ارباب پا از گلیم خود فراتر نگذارند. در ظاهر صدام حسین و طالبان از سرنوشت ضیاء الحق چیزی نیاموخته بودند و نیاموخته بودند که امپریالیزم و استعمار نه دوستان دایمی دارند و نه هم دشمنان دایمی، اما سعی در جهت تأمین منافع دایمی خود می کنند.

۷ - نصب مجدد طالبان در قدرت :

متجاوزین بر افغانستان در طول هشت سال گذشته با مقاومت مردم روبرو گردیده و تلفات سنگینی را متقبل شدند. ایالات متحده امریکا، بریتانیا و متحدین شان برای جلوگیری از شدت و وسعت این مقاومت، بار دگر در پی احیای طالبان و نصب آنها در قدرت سیاسی شدند. متجاوزین در این خصوص تجارب و اندوخته های فراوان دارند، چنانکه مقاومت ملی مردم افغانستان را در جنگ با شوروی آن زمان در پای اسلام سیاسی که تا گلو در گنداب وابستگی غرق بود، گذاشتند. و به این ترتیب جنگ بزرگ میهنی و ایثار و فداکاری مردم آزاده افغانستان را که بیشتر از یک و نیم میلیون انسان را در محراب آزادی کشور قربانی کرده بودند، به پای دزدان سر گردنه و وطنفروشان دوره گرد و دین فروشان احزاب به اصطلاح اسلامی گذاشتند. در قبال این خیانت و جنایت بزرگ هستی کشور به باد فنا رفت و حاصل جنگ مقاومت ملی خسران فراوان دید که در نتیجه آن تا امروز از پیکر این وطن خون می چکد. اینک استعمار با استفاده از این تجارب، بار دگر می کوشد تا هر مقاومتی را که در برابر متجاوزین در افغانستان صورت می گیرد، در پای طالبان بگذارد و هر مقاومت ملی غیر طالبی را زیر نام طالبان بد نام نماید. ولی چنانکه از توضیحات بالا روشن می گردد، سر نخ تحریک طالبان از آغاز تا فرجام به دست امریکا و بریتانیا بوده و این تحریک چیزی جز آله ای بی جانی در دست امریکا، بریتانیا و متحدین آنها مانند پاکستان نیست که بخاطر تأمین منافع آنها به بازی گرفته شده است. طالبان که جزئی از اسلام سیاسی می باشند، یک نیروی ارتجاعی، ضد پیشرفت و ترقی و دشمن دموکراسی، حقوق بشر و آزادیست. تحجر تفکر طالبی و افکار قرون وسطائی آنها مملکت را در دهه ۱۹۹۰ فرسخ ها به عقب انداخته است. همه شاهد اند که پاکستان، عربستان سعودی و امارات متحده عربی دولت طالبی را زیر فشار امریکا و بریتانیا به رسمیت شناخته و اگر فشار های درونی در داخل امریکا نمی بود، امریکا نیز طالبان را به رسمیت می شناخت. به این ترتیب بار دگر کشور های متجاوز آن سلاح زنگار گرفته را از غلاف بیرون کرده و بار دگر کمر به فریب مردم افغانستان بسته اند که گویا با آوردن طالبان امنیت بر می گردد. در حالیکه موجودیت متجاوزین، طالبان و ائتلاف شمال که سر در زانوی اجنبی و دل در گرو آنها گذاشته است، عامل اصلی جنگ و سیاهروزی مردم افغانستان اند. و فقط با نابودی اینهاست که امنیت و صلح به کشور اعاده می گردد و نه با وجود شان.

جالب توجه است که متجاوزین از یک طرف می خواهند طالبان را در قدرت سیاسی نصب کنند و از جانب دگر با فعالیت شباروزی برای باقی ماندن خود در افغانستان تبلیغ می کنند که گویا اگر آنها از افغانستان خارج شوند، جای آنها را طالبان می گیرند و همان روزگار سابق را جاری می سازند. لذا برای رفع و دفع طالبان باید متجاوزین در مملکت باقی بمانند. این تبلیغ دشمنانه چنان وسیع و عمیق صورت می گیرد که حتی چشم بصیرت بسیاری افغانها را کور ساخته است که با قبول این تبلیغات آب بر آسیاب متجاوزین می ریزند. در حالیکه طالبان و متجاوزین سر و ته یک کرباس بوده و در یک واحد کل عمل می کنند و

این عمل آنها چیزی جز بد بختی و سیاهروزی مردم افغانستان ارمغانی در قبال نداشت و ندارد. قابل یادآوریست که متجاوزین آن "جو فروشان گندم" نمی هستند که از یک طرف در ظاهر تبلیغ دموکراسی، حقوق بشر، حقوق زن، پلورلیزم و مقوله های دلفریب دگر را می نمایند و از جانب دگر عملاً جنگ سالاران، جنایتکاران، خیانتکاران، وطنفروشان و متعصبین مذهبی و کثافات اجتماعی را بر سرنوشت مردم افغانستان حاکم می سازند. این سرشت و کنش استعمار است که از آن نباید توقع غیر از این داشت.

و اما تاریخ شاهد است که دولت مزدور روسی زیر چتر استعمار شرق نتوانست با تلاش های مشابهی از سقوط حتمی خویش جلوگیری نماید، لذا دولت دست نشانده کرزی با پشتگرمی غرب نیز نمی تواند با آوردن طالبان و حزب اسلامی گلبدین در قدرت سیاسی از مرگ حتمی خود فرار نماید. ولی آنچه در این تلاش ها بیشتر روشن می گردد اینست که اسلام سیاسی به هر رنگی که تظاهر کند، چه از نوع ملا عمر با ریش و دستار و چه از نوع داکتر عبدالله عبدالله با دریشی و نکتائی ساجدان پای استعمار اند. پس زیاد سؤال بر انگیز نیست اگر یک ماه قبل داکتر عبدالله عبدالله سر دمدار شورای نظار و جمعیت اسلامی موجودیت قوای اجنبی را در افغانستان نعمت الهی دانست و اینک ملا عمر می خواهد در سایه این لطف الهی بار دگر دندان به پیکر نحیف مردم افغانستان بخلاند.

۸ - منابع :

- (۱) Bülo, A. (۲۰۰۲): „Da sind Spuren wie von einer trampelnden Elefantenherde“. Der Tagesspiegel von ۱۳,۰۱,۰۲.
- (۲) Massarrat, M. (۲۰۰۲): Im Visier: Ölquellen und Öltransportrouten. Wissenschaft & Frieden. ۳. Bonn.
- (۳) Schuler, C. (۲۰۰۲): Globaler Kapitalismus im „Krieg gegen Terror“. Das Afghanistan-Komplott.
- (۴) Abramovici, P. (۲۰۰۲): Dubiose Kontakte Washington und Taliban, in: Le Monde diplomatique vom Januar ۲۰۰۲.
- (۵) Reinicke H. (۲۰۰۲): Schurkenstreiche Luftkrieg und Beute. Der Afghanistan-Krieg und die Öl-Interessen. Ila – Informationsstelle Lateinamerika e. V.
- (۶) FT (۱۹۹۶): Financial Times, London, ۳. Oktober ۱۹۹۶.
- (۷) Georg, M. (۲۰۰۱): Pipelines durch Afghanistan. Zeit-Fragen Nr. ۴۵ vom ۱۲,۱۱,۲۰۰۱, Artikel ۲۰. http://www.zeit-fragen.ch/ARCHIV/ZF_۸۶b/T۲۰.HTM
- (۸) Symond, P. (۲۰۰۲): Zentralasiatisches Gasabkommen verdeutlicht die wahren Gründe für den Krieg in Afghanistan. <http://www.wsws.org/de/۲۰۰۲/jun۲۰۰۲/gasp-۱۱۰.shtml>
- (۹) Le Monde diplomatique vom ۵. Dezember ۲۰۰۲.
- (۱۰) Martin, P. (۲۰۰۲): Ölhändler in Afghanistan. USA ernennen Khalilzad zum Sonderbeauftragten – Ein Mann von Unocal. AG Friedensforschung an der Uni Kassel. Veranstalter des Friedenspolitischen Ratschlags. <http://www.uni-kassel.de/fb۵/frieden/regionen/Afghanistan/Khalilsad.html>
- (۱۱) UPI, ۲۷. September ۲۰۰۰.
- (۱۲) Roy, O. (۱۹۹۶): Die Taliban als Wächter der Schariaa und der Pipeline. Le Monde diplomatique, November ۱۹۹۶.

- (۱۳) Bröckers, M. (۲۰۰۱): In Memoriam John O'Neill – der kaltgestellte Jäger Bin Ladens starb im World Trade Center, in: Telepolis vom ۲۴,۱۱,۰۱ (wysiwyg://http://www.heise.de).
- (۱۴) Salinger, P. & Laurent, E. (۱۹۹۱): Krieg am Golf. Das Geheimdossier. Die Katastrophe hätte verhindert werden können, München.
-

پایان

د پانوی شمیره: له ۹ تر ۹

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په ځیر و لولئ